

دوفصلنامه علمی حدیث پژوهی

سال ۱۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، شماره ۲۸

مقاله علمی پژوهشی

صفحات: ۲۴۱-۲۶۶

بررسی و نقد تحلیلی سند، منبع و دلالت روایات مدح و ذم جریان تصوف بر اساس آموزه‌های علوم حدیث

علیرضا طبیبی*

علی محمدی آشنانی**

زهرا قطبی***

چکیده

قرآن کریم به صراحت در مورد تصوف، مطلبی را بیان نکرده، ولی در منابع روایی شیعه، احادیث بسیاری درباره ذم تصوف و منابع صوفیه و دو کتاب شیعی، روایات اندکی در مدح آنان وجود دارد؛ روایات مدح، اخبار آحاد و روایات ذم، دارای تواترند. روایات مدح تعبیری مبالغه‌آمیز و ناهمگون با دیگر روایات داشته و روایات ذم، مشتمل بر ذم اصل تصوف، ذم آیین و مراسم، ذم سران و ذم مبانی معرفت‌شناسی صوفیه است. این جریان، با عرفان و معنویت ناب اسلامی، کاملاً متفاوت، بلکه متعارض است. پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی، به نقل متن و اعتبارسنجی سند و دلالت روایات مدح و نمونه‌هایی از روایات ذم تصوف پرداخته است؛ یافته‌های این پژوهش، مدلل ساخته است که روایات مدح که یا مرسل‌اند یا مشتمل بر قبیل در آغاز، از حیث سند، منبع و دلالت، دچار ضعف و کاستی بسیاری است؛ درحالی‌که روایات ذم، مسند و دارای سند صحیح یا موثق بوده و از تعاضد سندی و مضمونی روایات هم‌خانواده، نیز برخوردار و از نظر دلالت، دارای صراحت و روشنی تمام است. بر این اساس، ضعیف دانستن روایات ذم و پیشنهاد اجرای قواعد تعادل و تراجیح مبنی بر جمع یا طرح هر دوی آن‌ها، از سوی برخی از سران صوفیه، مردود و ناموجه است؛ چنان‌که ادعای انصراف روایات ذم از صوفیه شیعه یا صوفیه زمان حاضر، با اطلاق روایات ذم و همسانی و اشتراک صوفیه شیعه با آن‌ها ناسازگار است.

کلیدواژه‌ها: صوفیه، روایات ذم تصوف، روایات مدح تصوف، تشیع، قرآن و حدیث.

* دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اراک، اراک، ایران / a-tabibi@araku.ac.ir

** دانشیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، تهران، ایران، نویسنده مسئول / dr.mohammadi.quran@gmail.com

*** دانشجوی دکتری گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اراک، اراک، تهران / ghotbizahra@gmail.com

۱. بیان مسئله

یکی از جریان‌های تکون‌یافته جهان اسلام، تصوف است که در حقیقت به‌مثابه جبهه فکری فرهنگی، داعیه‌دار عرفان و معنویت اسلامی بوده است، ولی روایات متعدد صادره از ائمه معصومین علیهم‌السلام با مضامین ذم صوفیه که در کتب متقدم و متأخر شیعه، نشانگر آن است که این جریان، با عرفان ناب برخاسته از سیره و روش سلوکی امامان شیعی کاملاً متفاوت، بلکه گویا نوعی تقابل بین آن‌ها وجود دارد؛ چون روایات مدح بسیار کم و قابل انطباق با برخی افراد معاصر زمان صدور است.

از سوی دیگر، برخی از گروه‌های صوفیه در مواجهه با روایات ذم تصوف، با خدشه در انتساب کتاب *حدیقه الشیعه* به مقدس اردبیلی و زیر سؤال بردن روایات موجود در باب صوفیه آن کتاب و ادعای وجود نداشتن چنین روایاتی در منابع کهن و اولیه شیعه و اطلاق صرف روایات در ذم صوفیه اهل سنت، به نقد آن‌ها پرداخته‌اند. مواجهه قابل تأمل دیگر صوفیه در قبال روایات ذم تصوف، مطرح کردن بحث تعارض مابین روایات مدح و ذم است؛ که ادعا شده است روایات ذم علاوه بر ضعف سند، با روایات مدح معارض است و توجه به آن نوع اخبار مدح نیز ضروری است؛ «بدین معنا که در برابر این نوع از احادیث، روایات معتبری در مدح تصوف وجود دارد که جمع بین روایات ذم و مدح تصوف را بایستی در نظر داشت و با توجه به ادله تعادل و ترجیح در صورتی که نتوان مابین روایات مدح و ذم را جمع نمود، به‌ناچار هر دو گونه روایات ساقط می‌شوند و نمی‌توان به هیچ‌یک عمل نمود. (تابنده، ۱۳۷۷ش، ص ۶۶)

این مواجهه مبنی بر تردیدافکنی و طرح لزوم کاربست قواعد تعادل و ترجیح، بازکاوی و پرسشگری در خصوص اعتبارسنجی این روایات و روایی قاعده جمع یا طرح در مورد این روایات را الزامی می‌نماید. بر این اساس، در این پژوهش، سه پرسش مهم و کلیدی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد: ۱. هریک از روایات مدح و ذم از نظر عددی، چه میزان هستند؟ ۲. اعتبار روایات مدح و ذم تصوف از حیث منبع و سندی چگونه است؟ ۳. آیا اجرای قاعده جمع و طرح روایات مدح و ذم تصوف بر اساس قواعد علوم حدیث، امکان‌پذیر است؟

پژوهش حاضر بر آن است که به روش توصیفی تحلیلی به کاوش در مورد روایات

مدح و ذم صوفیه که در مصادر متقدم و متأخر شیعی به‌طور پراکنده از معصومین علیهم‌السلام نقل شده است و نیز اعتبارسنجی سندی و دلالتی آن‌ها پردازد.

با بررسی پیشینه این پژوهش، نگاشته‌هایی چون «نقد تصوف و صوفیه در کلام اهل بیت علیهم‌السلام و عالمان متقدم شیعه» (صابری، ۱۳۹۱ش)، «تصوف و جاهلیت» (حق سرشت، ۱۳۹۱ش)؛ «علامه مجلسی و صوفیه» (دوانی، ۱۳۹۱ش)، «عرفان، تصوف در گستره روایات» (امینی‌نژاد، ۱۳۸۶ش)، «تحلیل گفتمانی رساله‌های ردیه بر تصوف در عصر صفوی» (عبدی و همکاران، ۱۳۹۶ش)، «بررسی حدیقه الشیعه» (حسن‌زاده مراغه‌ای، ۱۳۷۵ش)؛ «بررسی روایات نبوی ناظر بر نقد صوفیه» (جعفری، ۱۳۸۸ش)؛ بررسی نقد صوفیه در زبان ائمه علیهم‌السلام (همو، ۱۳۸۹ش) یافت شده است.

۲. شناخت واژگانی و اصطلاحی تصوف

بر اساس نظر لغت‌پژوهان، «تصوف» مصدر باب تفاعل از ریشه «ص و ف» فعل لازم و به معنای «پشم» است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۳۰۴) از آنجا که یکی از کارکردهای باب تفاعل، صیورت و بیان دارا شدن چیزی یا صفتی است (ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۵ق، ص ۶۷)، از کلمه صوفی که منسوب به جامه پشمینه است (اصفهانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۳۵)، تصوف ساخته شده است. (ابن‌تیمیه، ۱۹۹۵م، ج ۳، ص ۵۹) و ویژگی پشمینه‌پوشی، در بیان گرویدن به آن فرقه و آیین به کار رفته است.

از نظر اصطلاحی، اندیشمندان متصوفه گرچه تعاریف مختلفی را برای تصوف ارائه داده‌اند، از لحاظ محتوایی، معنای یکسانی را ارائه می‌کنند که نشان می‌دهد «تصوف نور رحمت الهی است که به قلب سالک پرتو می‌افکند و تمامی قوای انسانی را در اشعه نورانی خود، محو و مستهلک می‌سازد. این معرفت تجربه‌ای ناگهانی است که عقل در آن هیچ مداخله‌ای ندارد و شهود حق است در قلبی که به نور خدا روشن شده است». (نک: اعوانی و همکاران، ۱۳۹۸ش، مقاله تصوف) پس همان‌طور که مشخص است صوفیان برای دفاع از آداب خود اهل احتجاج و استدلال نبودند، بلکه آدابشان مبتنی بر ذوق و اشراق و شهود یا تجربه درونی بوده است. (صادقی، ۱۳۶۲ش، ج ۱، ص ۳۵۸۵) همان‌گونه که تعریف نیز بدان تصریح نمود، مبنای فکری عقیدتی تصوف بر پایه وحی، نقل و عقل نیست، بلکه بر کشف، ذوق و مکاشفه استوار است و شهودگرایی و

باطن‌گرایی و پیروی از مکاشفه، رؤیت قلبی و تجربه باطنی، اساس و معیار شناخت جریان تصوف است. (همایی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۲۱)

۳. خوانش زمان و جایگاه تصوف در فریقین

گزارش‌های تاریخی نشانگر آن است که شکل‌گیری متصوفه اهل سنت در قرن دوم هجری توسط ابوهاشم کوفی ایجاد شده، اما متصوفه در شیعه با فاصله پنج‌قرنی از یازده امام حاضر در قرن هشتم توسط سید حیدر آملی پدیدار شده است. (الهامی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۹) سبقت زمانی تصوف در اهل سنت نسبت به شیعه، در برخی از روایات صادره از اهل بیت علیهم‌السلام نیز گزارش شده است؛ برای نمونه، روایت شیخ کلینی در کافی از امام صادق علیه‌السلام در خطاب به صوفیانی که کوشش برای کسب روزی را نهی می‌کردند، با استناد به اعتقاد فضل و پارسایی ابوبکر و پیروی آنان نسبت به وی، فرموده است: «... هنگام مرگ ابوبکر به او گفتند: وصیت کن. گفت: به یک‌پنجم (مال خود) وصیت می‌کنم و یک‌پنجم نیز زیاد باشد؛ زیرا به راستی خداوند به یک‌پنجم (خمس) راضی شده. پس به همان یک‌پنجم وصیت کرد با اینکه خدای عزوجل اختیار یک‌سوم مالش را هنگام مرگ به دستش داده بود و اگر می‌دانست وصیت به یک‌سوم برایش بهتر است، بدان وصیت کرده بود. سپس بعد از او کسی که شما به فضل و پارسایی اش اعتراف دارید...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۵۱۶) از استناد امام صادق علیه‌السلام به سیره ابوبکر چنین برمی‌آید گروه مورد خطاب امام از شیعیان حضرتش نبوده و جزء مذهب مخالفان اهل بیت علیهم‌السلام بوده‌اند و به همین دلیل حضرت از روی مماشات و جدال احسن، به سیره ابوبکر استناد می‌فرماید. این خصوصیت یعنی شیعه نبودن از مشخصه تمام صوفیان آن دوره محسوب می‌شده است. (صابری، ۱۳۹۱، ص ۱۴۹)

۴. بررسی روایات مدح و ذم تصوف

با عنایت به آنکه روایات مدح و ذم تصوف، در نگاه بدوی، با یکدیگر در تعارض‌اند، یکی از راهکارهای مورد استفاده در ارزیابی و اعتبارسنجی میان دو دسته از روایات متعارض، استفاده از قاعده «تعادل و تراجیح» است. در مقام تعارض میان دو دسته از روایات، دو حالت متصور است: یا از منظر مرجحات با یکدیگر مساوی‌اند یا با یکدیگر برابری ندارند. در حالت تساوی، آن دو حدیث با هم تعادل داشته و در حالت

تفاوت، یکی بر دیگری ترجیح دارد که از حالت نخست به «تعادل» و از حالت نابرابری و راجح بودن یک روایت بر دیگری به «تراجیح» یاد می‌شود. (مطهری، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۱۶۴) از این رو لازم است روایات مدح و ذم به‌عنوان دو دسته از روایات متعارض، بر اساس قواعد این باب، مورد ارزیابی و اعتبارسنجی قرار گیرد تا بتوان امکان جمع بین روایات متعارض یا لزوم ترجیح یک دسته بر دیگری را پیش رو نهاد.

۴-۱. بررسی میزان عددی روایات مدح و ذم

به‌گفته برخی از سران صوفیه، واقعیت آن است که «اندکی از روایات شیعی، به‌صورت مدحی است و جریان صوفیگری را تأیید می‌کند، ولی در مقابل، روایات فراوانی در رد تصوف از معصومین نقل شده که صوفیه را تخطئه کرده است.» (تابنده، ۱۳۷۷ش، ص ۶۷) باید توجه داشت که میزان روایاتی که در کتب صوفیه از مصادر حدیثی شیعی، به‌عنوان خاستگاه روایات مدح تصوف نقل شده، هفت عدد است (اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۱۰) در حالی که تنها شیخ حر عاملی، علاوه بر استناد به آیات و روایات فراوان در ذم صوفیان، حدود هزار حدیث مؤید ذم صوفیه را در کتاب الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیه جمع‌آوری کرده است. (حر عاملی، ۱۴۰۰ق، ص ۶)

به نظر می‌رسد که گزارش فوق، بر خبر واحد بودن اخبار مدح و متواتر بودن اخبار ذم صحه می‌گذارد؛ زیرا متواتر به خبری اطلاق می‌شود که مفید علم به مضمون آن وجود دارد چراکه در هر طبقه، این نوع از خبر به‌وسیله افراد زیادی نقل شده که معمولاً هماهنگی و اتفاق آنان بر دروغ ممکن نیست (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۹ش، ج ۲، ص ۶۴۸؛ مدیرشانه‌چی، ۱۳۹۷ش، ص ۶۲) و آحاد بودن خبر نیز بدان است که فقط یک یا چند نفر، آن را نقل نموده که به خودی خود، از گفته آنان علم به مضمون خبر، حاصل نمی‌شود و تنها زمانی قابل استناد است که محفوف به قراین باشد. (مدیرشانه‌چی، ۱۳۹۷ش، ص ۶۳) با توجه به آنکه خبر واحد نیز گاه مستفیض است و گاه بدان حد هم نمی‌رسد، در صورتی که تعداد روایات خبر واحد از سه نفر بیشتر باشد ولی به حد تواتر نرسد، بدان خبر مستفیض اطلاق می‌شود (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۸) که از وجاهت بیشتری برخوردار است. بدین سان اخبار مدح، اخبار آحاد و

اخبار ذم، از ویژگی تواتر متنی و مضمونی برخوردارند.

بر این اساس، روایات مدح و ذم تصوف، از نظر عددی و آحاد یا متواتر بودن برابری نمی‌کنند؛ تا این دو قسم از روایات، از این حیث، متعارضین تلقی شده و بر اساس قواعد تعادل و تراجیح، مابین آن دو داوری شود. البته عدم برابری روایات مدح و ذم، صرفاً در تعداد این دو دسته روایات خلاصه نمی‌شود بلکه از نظر مصادر و تعدد سند نیز این عدم تعادل مشهود است.

۲-۴. بررسی متن، سند و مصادر روایات مدح تصوف

چنان‌که گفته شد، هفت روایت در مدح تصوف وجود دارد که فقط پنج مورد آن در کتب روایی شیعی یافت شده است که به نقل و ارزیابی هریک پرداخته می‌شود:

۲-۴-۱. حدیث منسوب به رسول خدا ﷺ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ»؛ کسی که همنشینی با خدا او را خوشحال می‌کند، با اهل تصوف همنشینی کند. (تابنده، ۱۳۷۷ش، ص ۶۷)

۲-۴-۲. حدیث منسوب به رسول خدا ﷺ: «لَا تَطْعَنُوا عَلَى أَهْلِ التَّصَوُّفِ وَالْخِرَقِ؛ فَإِنَّ إِخْلَاقَهُمْ إِخْلَاقُ الْأَنْبِيَاءِ وَلِبَاسَهُمْ لِبَاسُ الْأَنْبِيَاءِ»؛ بر اهل تصوف و صاحبان خرقه طعن نزنید که اخلاقشان اخلاق پیامبران و لباسشان لباس پیامبران است. (همان، ص ۶۷)

بررسی و تحلیل: دو حدیث پیش‌گفته بدون ذکر سند رجالی، تنها در کتب صوفیه گنابادی، یافت شد که ادعا می‌شود خاستگاه ابتدایی آن‌ها، کتاب شریف بشارة المصطفی لشيعة المرتضى اثر مرحوم عمادالدین طبری از علمای شیعه قرن ششم است. (همان، ص ۶۷) اما این ادعا، نه تنها مستدل و مستند نشده است بلکه می‌توان این استناد را خطا دانست؛ زیرا با فحص و جست‌وجوی نگارندگان در این کتاب، چنین حدیثی یافت نشد.

گفتنی است این روایت در کتاب دیگری به نام بشارة المؤمنین اثر ملاسلطان گنابادی یکی از اقطاب بزرگ صوفیه نیز آمده است. (بیدختی گنابادی، ۱۳۸۷ش، ص ۳۴۹) که شاید به اشتباه، به کتاب بشارة المصطفی استناد داده شده است؛ ولی تأمل در کتاب مذکور نشان می‌دهد که این کتاب حاوی آموزه‌های صوفیه است و وجود مطالبی همچون اعتقاد داشتن به اینکه امامان دوازده‌گانه شیعه در ردیف مشایخ صوفیه‌اند و

اینکه هیچ عصر و زمانی، از یک ولی کامل که به تعبیر آن‌ها «قطب» یا «شیخ» نام دارد و بی‌واسطه با خدا ارتباط می‌گیرد، خالی نیست (همان، ص ۱۷۹-۳۰۷) حاکی از گرایش وی به صوفیه و فاصله از اعتقادات شیعی دارد؛ چون این‌گونه مطالب، با معتقدات شیعه ناسازگار است. به نظر می‌رسد به دلیل وجود همین‌گونه مطالب، برخی چنین نقل کرده‌اند که مرحوم میرزای شیرازی، «صاحب کتاب بشارة المؤمنین را در امور دینی غیرقابل اعتماد دانسته که باید از وی اجتناب شود.» (بیرانوند، ۱۳۹۲ش، ص ۹۲) اما به نظر می‌رسد انتساب این مطلب به میرزای شیرازی مورد تردید باشد؛ چون مستندی برای آن ذکر نشده است. بدین سان حداکثر می‌توان گفت که نقل دو روایت پیش‌گفته از سوی صوفیه گنابادی به نقل از کتابی دیگر از صوفیه است نه کتب معتبر روایی- شیعی. گفتنی است حدیث نخستین، در کتاب ابو عبدالرحمن سلمی سنی صوفی مذهب نیز موجود است (سلمی، ۱۳۶۹ش، ج ۳، ص ۱۳۰) که در کتب تراجم، به‌عنوان واضع حدیث به نفع صوفیه، شهرت یافته است؛ خطیب بغدادی به نقل از محمد بن قطان معاصر سلمی آورده است: «كَانَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ سَلْمَى غَيْرَ ثَقَّةٍ وَكَانَ يَضَعُ لِصُوفِيَةِ الْأَحَادِيثِ» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۴۸)؛ سلمی غیرثقه است و همواره احادیثی را برای صوفیه جعل می‌نمود؛ مضاف بر اینکه روایاتی که سلمی در طبقات صوفیه نقل نموده، نوعاً مسلسل و معنعن نیست. افزون بر آن‌ها، این روایت در کتاب *لئالی المصنوعه* سیوطی نیز نقل شده است. (الهامی، ۱۳۸۵ش، ص ۵۸) ولی به گفته برخی از پژوهشگران این روایات بر اساس فحص و تحقیق علمای حدیث‌شناس اهل سنت، از روایات ساختگی و جعلی است. (همان، ص ۸۵). نقل انحصاری روایت دوم منسوب به پیامبر ﷺ نیز در کتاب *صوفیه ریاض السیاحه*، شاهی دیگر بر واحد بودن این حدیث در نزد علمای حدیث شیعی است. (شیروانی، ۱۳۶۱ش، ج ۱، ص ۳۰۷)

بر این اساس، به نظر نگارندگان این پژوهش، نه تنها منبعی موثقی برای این دو روایت در مصادر شیعی وجود ندارد بلکه با شهرت برخی از صاحبان منابع پیش‌گفته به جعل حدیث به سود متصوفه در میان اهل سنت، این حدیث مصدر روایی معتبری نیز در میان اهل سنت ندارد.

افزون بر مشکلات سند و عدم اعتبار منابع، از نظر دلالت، مضمون و محتوای این

روایات نیز، با چالش جدی مواجه‌اند؛ زیرا در حدیث نخست منسوب به پیامبر ﷺ همنشینی با اهل تصوف، همنشینی با خداوند خوانده شده و در روایت دوم که اخلاق آنان را اخلاق انبیا دانسته و از طعنه زدن و نقد کردن آن‌ها منع کرده، با نوعی مبالغه و عدم تناسب مضمونی و بلاغی با روایات صادره دیگر آن حضرت همراه است. البته طعنه زدن و لزوم پرهیز از آن به صورت کلی در مورد هر مسلمان و مؤمن، از پشتوانه قرآنی «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (همزه: ۱) و روایی برخوردار است، ولی توصیه آن در مورد گروهی خاص، با عنایت به اندراج آن به عنوان مقدمه برای معرفی اخلاق صوفیان به پیامبران، غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

۳-۲-۴. روایتی منقول از امام علی علیه السلام که به دو صورت نقل شده است:

الف. صورت نخست این روایت از کتاب *عوالی اللئالی* بدین صورت نقل شده است: «وَرَوَى عَنْهُ [علی علیه السلام] وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى التَّصَوُّفِ؟ فَقَالَ علیه السلام: التَّصَوُّفُ مُشْتَقٌّ مِنْ الصُّوفِ وَهُوَ ثَلَاثَةٌ أَحْرَفٌ؛ فَالصَّادُ صَبْرٌ وَصَدَقٌ وَصَفَاءٌ وَالْوَاوُ، وُدٌّ وَوَرْدٌ وَوَفَاءٌ وَالْفَاءُ فَقْرٌ وَفَرْدٌ وَفَنَاءٌ»؛ از معنای تصوف از او [علی علیه السلام] پرسیده شد؟ فرمود: تصوف مشتق از صوف است که از سه حرف ترکیب یافته است: صاد بر سه پایه صدق و صبر و صفا قرار دارد و واو نیز بر سه پایه مودت و ورد خواندن و وفاست و فاء بر سه پایه فقر و فرد و فنا قرار دارد. (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۲۳۶)

بررسی و تحلیل: منبع روایت فوق، کتاب *عوالی اللئالی* اثر ابن ابی جمهور احسائی است که روایت پیش گفته منسوب به حضرت علی علیه السلام فقط در آن مشاهده شده است. وی از علمای شیعی قرن نهم و دارای گرایش متصوفه بوده است ولی پژوهشگران، سهل‌انگاری در نقل اخبار و استفاده از روایات عامه، مرسل و آحاد را از ویژگی‌ها و علت اعراض و عدم اعتماد به وی دانسته‌اند. (آشوری، ۱۳۸۵ش، ج ۲، ص ۷۹۰) به گفته علامه مجلسی، «عوالی اللئالی اگرچه کتاب مشهوری است و مؤلف آن نیز در فضل و علم معروف می‌باشد، اما شامل نقطه ضعفی است که پوست را از مغز جدا نموده و روایات مخالفین متعصب را مابین روایات شیعه وارد نموده است.» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۱) همچنین مقدس اردبیلی صاحب کتاب *حدیقه الشیعه* (۱۳۷۷ش) درباره *عوالی اللئالی* می‌فرماید: «علما به صاحب این کتاب، نسبت تساهل در نقل روایت را داده‌اند و

اینکه اهمال کاری در امر احادیث دارد و روایات صحیح و سقیم را با هم مخلوط می نماید که از دید کسانی که به این کتاب مراجعه داشته اند، اشکالات نقل شده پنهان نمی باشد. «همانجا) محدث نوری نیز که خود فردی سهل گرا در نقل روایات است، به رغم آنکه صاحب کتاب *عوالی اللثالی* را فردی فاضل، مجتهد، متکلم می داند، ضعف هایی همچون خلط احادیث خوب و بد، نقل بیش از اندازه احادیث اهل سنت را در مجموعه احادیث گردآوری شده این کتاب متذکر شده که منجر به بی اعتمادی مشایخ حدیثی شیعه به این کتاب شده است. (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۳۸) حتی برخی از صوفیه همچون اسدالله خاوری، اندیشمند بزرگ صوفیه ذهبیه نیز معتقد است این کتاب چندان مورد اطمینان علمای حدیث نیست، مضاف بر اینکه در کتب معتبر اربعه شیعه نیز این روایت یافت نشده است. (الهامی، ۱۳۸۵ش، ص ۶۰) برخی نیز در انتساب این بخش کتاب، به ابن ابی جمهور تردید نموده اند؛ محدث جزائری با فحوص و بررسی مجلدات این کتاب چهار جلدی، تنها دو جلد اول آن را متعلق به ابن ابی جمهور می داند و معتقد است که مجلدات بعدی آن، توسط فردی ناشناس و در زمان دیگری گردآوری شده و روایت مذکور نیز در جلد چهارم کتاب است. (نوری، ۱۴۰۸ق، ص ۳۰۶)

بدین سان بر اساس تردید انتساب جلد سوم و چهارم کتاب به ابن ابی جمهور احسانی از یک سو و شهرت وی به سهل انگاری در نقل اخبار و استفاده از روایات عامه و روایات مرسل و آحاد از سوی دوم و گرایش وی به صوفیه از سوی سوم و با عنایت به وجود ضمیر در صدر روایات «وَرَوَى عَنْهُ» که نام امام علی در آن تصریح نشده، از سوی چهارم، این روایت اعتبار مناسبی ندارد.

ب. صورت دوم این روایت در کتاب *ریاض السیاحه* یافت شد. صاحب *ریاض* که از اقطاب بزرگ صوفیه گنابادی به شمار می رود، در کتاب خود آورده است: «وَرَوَى عَنْهُ [علی عليه السلام] وَ قَدْ سُئِلَ عَنِ التَّصَوُّفِ فَقَالَ ﷺ: التَّصَوُّفُ أَرْبَعَةٌ أَحْرُفٌ، تَاءٌ وَ صَادٌ وَ وَاوٌ وَ فَاءٌ. التَّاءُ: تَرْكُ وَ تَوْبَةٌ وَ تَقَى؛ الصَّادُ: صَبْرٌ وَ صِدْقٌ وَ صَفَاءٌ؛ وَ الواوُ: وَرْدٌ وَ وُدٌّ وَ وِفَاءٌ؛ وَ الفاءُ: فِرْدٌ وَ فَقْرٌ وَ فَنَاءٌ.» (شیروانی، ۱۳۶۱ش، ج ۱، ص ۳۰۷) از معنای تصوف از او [علی عليه السلام] پرسیده شد؟ فرمود: تصوف چهار حرف است: تاء و صاد و واو و فاء. تاء، ترک دنیا و توبه و پرهیزکاری است و صاد، صبر و راستی و صفای دل است و واو، توجه به ورد و دعا و دوستی

و وفاست؛ و فاء، تنها بودن از خلق و فقر الی الله و فانی شدن از انانیت است.

بررسی و تحلیل: هر دو صورت حدیث متسبب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کتب *عوالی اللئالی* و *ریاض السیاحه* همان گونه که ملاحظه شد، با تعبیر «رؤی» و بدون ذکر سند رجالی نقل شده که دال بر مرسل بودن آن است. این ضعف انتساب چنان است که حتی اندیشمند صوفیه، ذهبی نیز این روایت را مجعول و زاده ذوق ایرانی ابو عبدالرحمن سلمی دانسته است. (الهامی، ۱۳۸۵ش، ص ۶۲)

افزون بر ضعف سند و عدم اعتبار منابع روایات فوق، برخی همچون مقدس اردبیلی، انتساب این روایات به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام را به سبب شکل نگرفتن جریان تصوف و عدم اشتهار آنان به این نام در دوران پیامبر و امام علی علیه السلام مردود شمرده اند: «در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام نام تصوف شکل گیری نشده بود. اولین بار در قرن دوم این نام در زمان امام صادق علیه السلام به کار برده شد.» (مقدس اردبیلی، ۱۳۷۷ش، ص ۵۴۳) به نظر می رسد عدم شکل گیری و اشتهار به تصوف در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام اشکالی است که مؤیدات بسیاری دارد که تردید در مورد صدور این روایات را افزایش می دهد چون به گفته برخی محققان، «در قرن اول، این افراد به نام عباد و زهاد مشهور بودند و در اواخر این قرن، به اسم خاص متصوفه نام گذاری شدند.» (شیرازی، بی تا، ج ۱، ص ۱۰۳)

از نظر دلالت، مضمون و محتوا، نیز افزون بر آنکه این سخن از حیث بلاغی با الفاظ و کلام بلیغ آن امام همام سازگاری ندارد، در این دو صورت روایت، به امیرالمؤمنین علیه السلام انتساب داده شده که آن حضرت در پاسخ به معنای واژه صوفی و در دیگری به معنای تصوف پرداخته اند در حالی که چنین مضمونی با محتوای روایات دیگر علوی، ناهمگون است. از سوی دیگر این روایات را نمی توان مدح جریان صوفیه انگاشت بلکه تبیین معنای واژگانی است و چون برابر متون تاریخی، جریان تصوف شکل گرفته نبود پس تبیین یک قضیه حقیقیه است نه قضیه خارجیة ناظر به دسته ای خاص. بدین رو این روایات نمی تواند بر مدح جریان تصوف تطبیق گردد.

۴-۲-۴. روایت منسوب به امام حسن علیه السلام: عن أبي نعیم قال حسن بن علی علیه السلام: «وقد قيل إن التصوف تنوير البيان و تطهير الأكنان.» (اربلی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۵۶۵)؛ و چه بسا گفته شده تصوف، همان نورانی شدن بیان و پاک شدن درون است.

۴-۲-۵. روایت منسوب به امام سجاد علیه السلام: قال الحافظ ابونعیم فی کتاب الحلیة و کان الجماعة منه نقلوا... عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام «قِيلَ إِنَّ التَّصَوُّفَ حَفِظَ الْوَفَاءَ» (اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۱۰۲)؛ گفته شده همانا تصوف وفا را حفظ نمود.

۴-۲-۶. روایت منسوب به امام باقر علیه السلام: قَالَ الْحَافِظُ أَبُو نَعِيمٍ فِي كِتَابِ حَلِيَّةِ الْأَوْلِيَاءِ... أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام «قِيلَ إِنَّ التَّصَوُّفَ التَّعَزُّزَ بِالْحَضْرَةِ وَ التَّمْيِيزَ لِلْخَطَرَةِ» (همان، ج ۲، ص ۱۳۱)؛ گفته شده همانا تصوف به خاطر حضور در محضر الهی سبب عزیز شدن و سبب تشخیص خطر می‌گردد.

۴-۲-۷. روایت منسوب به امام صادق علیه السلام: وَ قَالَ الْحَافِظُ أَبُو نَعِيمٍ فِي... أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَادِقٍ عليه السلام «قِيلَ إِنَّ التَّصَوُّفَ انْتِفَاعٌ بِالنَّسَبِ وَ ارْتِفَاعٌ بِالسَّبَبِ» (همان، ج ۲، ص ۱۸۳)؛ گفته شده همانا تصوف بهره‌مندی از خویشاوندان و رفعت مقام است.

بررسی و تحلیل: این چهار روایت اخیر از کتاب کشف الغمّة اثر علی بن عیسی اربلی نقل شده که از علمای شیعه قرن هفتم است، اما مراجعه به کتاب وی نشان می‌دهد وی روایات پیش گفته را به نقل از کتاب حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی، از محدثان قرن چهارم و پنجم آورده است. از آنجا بر اساس برخی پژوهش‌ها، هدف ابونعیم، گردآوری نام و مجموع روایات و سخنان جماعتی از صحابه، تابعان و تابعانی بوده که از بزرگان صوفیه و پیشوایان آنان هستند. (حاجی خلیفه، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۸۹)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، اربلی روایات فوق را بدون ذکر سند رجالی و تنها به نقل از کتاب حلیة الاولیاء آورده و هیچ سند رجالی برای آن ذکر نکرده است که مرسل بودن روایات فوق را نشان دهد و چون تنها در کتاب کشف الغمّة یافت شده و در دیگر منابع گذشته یا هم‌عصر آن وجود ندارد، از اخبار آحاد مرسل قلمداد می‌گردند و به سبب نداشتن مؤید روایی هم‌مضمون، دچار ضعف سندی است.

به نظر می‌رسد با توجه به عدم ذکر سند نقل روایت تا امام و تعبیر قیل در آغاز این روایات چهارگانه، نسبت آن‌ها به ائمه علیهم السلام نیز دچار خدشه است؛ از این رو مامقانی با استناد به لفظ «قیل» در ابتدای روایات مذکور، آن را گواه مرسله بودن آن‌ها دانسته است (مامقانی، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۲۵۴) زیرا روایت مرسله به خبری اطلاق می‌شود که راوی، آن را از معصوم نشنیده و بدون واسطه از وی نقل می‌کند. (صدر، ۱۳۵۴ق، ج ۱،

ص ۱۸۹) به زعم نگارندگان، عدم ذکر سند این روایت تا امام، ارسال این خبر را اثبات می‌کند، به علاوه ذکر لفظ «قیل» در آغاز آن، نمی‌تواند بیانگر سخن و رأی امام باشد؛ بلکه حداکثر حاکی از نقل قولی است که امام آن را بدان رو که در آن زمان شهرت داشته است، نقل نموده‌اند.

نکته محل تأمل دیگر در این روایات، آن است که در مذهب ابونعیم نیز دو رأی وجود دارد؛ برخی از علما ابونعیم را دارای مذهب شیعه دانسته‌اند (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۸۱) و عده‌ای قائل به سنی‌مذهب بودن وی شده‌اند. (خویی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۱۳۶) ولی به نظر نگارندگان این پژوهش، نگارش کتاب الامامة و الرد علی الرافض توسط ابونعیم، که به صراحت شیعه را رد نموده، احتمال شیعه بودن وی را مخدوش و سنی مذهب بودنش را قوت می‌بخشد. با توجه به مذهب ابونعیم، اساساً کتاب حلیة الاولیاء از مصادر شیعه محسوب نمی‌شود. بر این اساس، این پرسش جدی مطرح می‌شود که چگونه این روایات صادره از امامان معصوم علیهم‌السلام در کتاب اهل سنت موجود است، در حالی که در هیچ‌یک از مصادر شیعه یافت نشود؟ بدین سان با توجه به مذهب ابونعیم از یک سو و عدم ذکر رجال سندی روایات از سوی دیگر و کاربست لفظ «قیل» در آغاز آن، از سوی سوم، استنادیابی این روایات به مصادر شیعی، نه تنها ثابت نیست بلکه می‌توان گفت مورد نفی جدی است. بر این اساس در نقد و بررسی مصدری روایات مدح تصوف، می‌توان گفت راهیابی روایات مدح در کتب شیعی پیش گفته، دلیل صحه‌گذاری منبعی این اخبار نیست.

از نظر دلالت، مضمون و محتوا، آغاز آن‌ها با لفظ «قیل» در ابتدای روایات چهارگانه مذکور است که حداکثر نقل قول امام معصوم از دیگران و شاهد نقل شدن این سخن در جامعه به حساب می‌آید نه سخن خود آن معصومین؛ از سوی دیگر در همه این روایات، به تبیین معنای تصوف یا تعریف اصطلاحی آن‌ها مبادرت شده است که با مضامین و محتوای دیگر روایات اهل بیت علیهم‌السلام، از جهت گوناگون ناسازگار است؛ زیرا تعریف اصطلاح صوفیه یا بیان برآیند صوفی‌گرایی، با هیچ مضمونی در روایات منقول از آن امامان در کتب شیعی، همسانی و همسویی ندارد و حداکثر در صورت چشم‌پوشی از این اشکالات سندی و دلالی، می‌تواند تبیین یک قضیه حقیقه تلقی

شود که تصوف حقیقی چنین معنا و تعریفی دارد، اما بر تطبیق آن بر جریان صوفیه معاصر ائمه، هیچ دلالتی ندارد. علاوه بر این در حدیث چهارم، که تصوف، بهره‌مندی از خویشاوندان و رفعت به اسباب معرفی شده، به هیچ فضیلت دینی برای آن‌ها اشاره نشده، بلکه توصیفی است از تصوف که از موقعیت‌ها و فرصت‌ها استفاده می‌کنند. آنچه مورد ارزشمندی این وصف است، جهت و انگیزه آن، یعنی کسب رضوان الهی (آل عمران: ۱۶۲؛ مائده: ۱۶)، فی سبیل الله بودن (نساء: ۷۶؛ توبه: ۶۰)، اتباع (اعراف: ۳؛ یس: ۲۰ و ۲۱) و انطباق با سنت و سیره پیامبر ﷺ (احزاب: ۲۱) و اطاعت از ولی منصوب الهی است. (نساء: ۵۹)

در جمع‌بندی نهایی مباحث پیش‌گفته درباره سند و دلالت روایات مدح، می‌توان گفت که هر هفت روایات، از روایات آحاد و مرسله است که در منابع و مصادر اولیه و اصلی شیعی وجود ندارد و از منابع صوفیه یا اهل سنت، به دو کتاب شیعی راه یافته است؛ حتی برخی از صوفیان نیز به جعلی بودن آن به نفع صوفیه تصریح کرده‌اند و از نظر تطبیق زمانی نیز با تردید مواجه است و از نظر دلالت، افزون بر عدم تطابق با مضامین روایات نبوی و نوعی مبالغه و عدم تناسب با احادیث ولوی و شروع با قیل در چهار مورد آن، حداکثر بیان قضیه حقیقه تلقی می‌شود نه قضیه خارجی که بتواند مدحی برای جریان تصوف باشد.

۳-۴. اعتبارسنجی و بررسی روایات ذم تصوف

احادیث ذم صوفیه که در کتاب‌های متقدم روایی همچون کافی کلینی، امالی شیخ مفید و اختیار معرفة الرجال طوسی، نیز کتب متأخر روایی همچون بحار الانوار علامه مجلسی، حدیقه الشیعه مقدس اردبیلی، اثنی عشریه شیخ حر عاملی، سفینه البحار قمی و شرح نهج البلاغه حبیب‌الله خویی نقل شده، بسیار زیاد است؛ به گونه‌ای که تنها شیخ حر عاملی علاوه بر استناد به آیات و روایات فراوان در ذم صوفیان، حدود هزار حدیث مؤید ذم صوفیه را در یک کتاب به نام الاثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه جمع‌آوری نموده است. (حر عاملی، ۱۴۰۰ق، ص ۶)

۱-۳-۴. گونه‌های روایات ذم تصوف

روایات ذم تصوف که حاوی موضوعات یا عباراتی در زمینه تصوف باشند، دارای

گونه‌های مختلف ذیل است: الف. ذم اصل جریان تصوف؛ ب. ذم آداب و عقاید صوفیه؛ ج. ذم سران و رجال تصوف؛ د. ذم مبانی معرفت‌شناختی صوفیه که به دلیل کثرت و گستردگی آن‌ها، مجال نقد و بررسی همه موارد امکان‌پذیر نیست بلکه از هریک به ذکر نمونه‌هایی اکتفا می‌شود. افزون بر آن، پاره‌ای از آیین و مراسم‌های خودساخته آنان همانند مراسم رقص و سماع را می‌توان از مصادیق آیات و روایات مذمت اهل بدعت دانست، ولی در این پژوهش، صوفیه از این جهت مورد بررسی واقع نمی‌شود.

۳-۱-۱. روایات ذم اصل جریان تصوف و آیین‌های بدعت‌گون آن‌ها

پیامبر ﷺ در پیشگویی از پدیدار شدن صوفیه در میان امت خویش خبر داده، به‌صراحت آن‌ها را اهل نار خواندند: «لایقوم الساعة علی امتی حتی یقوم قوم من امتی اسمهم الصوفیة لیسوا منی و انهم یحلقون للذکر و یرفعون أصواتهم یظنون انهم علی طریقتی بل هم أضلّ من الکفار و هم أهل النار...» (قمی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۲۰۰)

تحلیل و بررسی: این روایت به دلیل عدم ذکر سلسه سند رجالی آن در کتب متأخر حدیثی شیعه، دچار ضعف سندی است ولی روایات فراوان دیگر هم خانواده با آن، که در مذمت صوفیه وارد شده، ضعف سند آن را تدارک می‌کند؛ همانند روایت دیگری که از رسول خدا ﷺ نقل شده است: «یا أبأذرّ، یكون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم، یرون أنّ لهم الفضل بذلک علی غیرهم، أولیک یلعنهم ملائکة السموات و الأرض» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۳۹) یا اباذر در آخرالزمان جمعی پیدا خواهند شد که در تابستان و زمستان، لباس پشم می‌پوشند و این عمل را فضیلتی برای خویش بر دیگران می‌دانند، اما ملائکه آسمان‌ها و زمین این قوم را لعنت می‌کنند.

به‌علاوه می‌توان روایت هم‌خانواده و مشهور «ستفترق علی امتی...» را که اشاره به اهل آتش بودن هفتاد و فرقه از امت پیامبر ﷺ دارد، جبرانگر ضعف سندی آن دانست؛ که از پیامبر ﷺ چنین نقل شده است: «... ستفترق امتی ثلاث فرق فرقة علی الحقّ لا ینقص الباطل منه شیئاً یجونی و یجبون اهل بیتی مثلهم کمثل الذهب الجید کما اذخلته النار فأوقدت علیه لم یزده إلا جوده و فرقة علی الباطل لا ینقص الحق منه شیئاً یبعثونی و یبعثون اهل بیتی مثل الحدید کما اذخلته النار فأوقدت علیه لم

يَزِدُهُ إِلَّا شَرًّا وَفِرْقَةً مُدْهَدَهَةً عَلَى مِلَّةِ السَّامِرِيِّ لَا يَقُولُونَ لَا مِسَاسَ لِكِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَا قِتَالَ إِمَامَهُمْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۰) این روایت افزون بر *امالی* شیخ مفید در کتاب حدیثی *امالی* شیخ طوسی نیز ذکر شده که از کتب مهم متقدم روایی شیعیان است و به لحاظ سندی نیز سلسله رجال معتبری دارد. چون نسبت این روایت هم خانواده با روایت نبوی پیش گفته، نسبت «عام و خاص» است، بدین معنا که روایت دوم با معرفی (هفتادودو فرقه از امت پیامبر که اهل نار هستند)، مطلق است و روایت نخست که به صوفیه به عنوان یکی از فرق‌های آن هفتادودو فرقه اهل آتش، اشاره می‌نماید، خاص است.

شاهد این جمع و نسبت‌سنجی عام و خاص دانستن نگارندگان، روایتی است که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده و گوینده شعار «لا قتال»، حسن بصری معرفی شده که از سران صوفیه شناخته شده است. در این روایت آمده است: «هنگامی که امیرالمؤمنان در جنگ جمل پیروز شد، مردم اطراف او تجمع نمودند که در میانشان حسن بصری بود و کاغذهایی با خود داشت و هر کلمه‌ای که حضرت می‌فرمود او می‌نوشت. پس حضرت با صدای بلند فرمود: چه می‌کنی؟ حسن گفت: آثار شما را می‌نویسم تا برای دیگران حدیث کنم. پس حضرت فرمود: برای هر قوم سامری هست و این (حسن بصری) سامری این امت است، ولی او همچون سامری نمی‌گوید "لامساس" بلکه می‌گوید: "لاقتال" یعنی می‌گوید جنگ نکنید.» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۷۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۳) بر این اساس، روایت پیشین بازگوکننده پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سندی و دلالتی با روایت‌های پسین در انطباق بر صوفیه، همسویی، تعاضد و تأیید دارند.

به‌زعم نگارندگان، ذکر این روایت و صحنه نهادن بر آن در کتب حدیثی شیعه متقدم و متأخر (حر عاملی، ۱۴۰۰ق، ص ۲۶؛ قمی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۲۰۰)، نشانگر برخورداری روایت از وثاقت صدوری است. از نظر دلالت بر ذم نیز محتوای حدیث مذکور از پیامبر صلی الله علیه و آله به قومی اشاره دارد که در آخرالزمان در میان امت ایشان پدیدار می‌گردند که صوفیه نام دارند و برخلاف گفته برخی از سران صوفیه، از منظر قواعد ادبیات عرب، وجود «الف لام» جنس و نوع در عبارت «اسمهم الصوفیه» بیانگر اطلاق

این روایت است که شامل تمامی جریان صوفیه اعم از سنی و شیعه می‌شود. در بخش پایانی این روایت، پیامبر ﷺ یکی از آداب و آیین‌های این جریان را که تشکیل حلقه‌های موسوم به حلقه ذکر است و گاه مراسم رقص و سماع نیز نامیده می‌شود (نک: مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۶ش)، اشاره و آن را تخطئه می‌کند. وگرنه در روایات، تشکیل حلقه ذکر در مسجد، جلوه‌ای از بهشت معرفی و به آن ترغیب شده است. (حر عاملی، ۱۴۰۰ق، ج ۹، ص ۱۲۳) نیز در این روایت با ذکر عبارت «به کردارشان دلخوش‌اند، از عمل جز رنج چیزی عایدشان نشود» به ریاضات غیرشرعی این جریان اشاره شده و در پایان، آن‌ها را اهل آتش می‌خواند (هُم اهل النار) که بیان‌کننده حال این افراد در قیامت است. بدین سان این روایت افزون بر ذم جریان تصوف، ذم آیین‌های خودساخته آن را نیز در بر دارد.

۲-۳-۴. ذم سران و رجال تصوف

در پاره‌ای از روایات شیعی، سران برجسته تصوف ذم شده‌اند؛ برای نمونه حسن بصری که سرسلسله قریب به اتفاق سلاسل متصوفه به وی منتسب و مورد قبول اغلب اصحاب تصوف می‌باشد، در مورد جمع اصحاب بر گرد خویش مذمت شده است: «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: ... وَ هَذَا أَحْسَنُ الْبَصْرِيِّ لَهُ أَصْحَابٌ وَ أَنَا أَمْرٌ مِنْ قَرِيشٍ قَدْ وَكِدَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِمْتُ كِتَابَ اللَّهِ وَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ بَدَأَ الْخَلْقَ وَ أَمْرَ السَّمَاءِ وَ أَمْرَ الْأَرْضِ وَ أَمْرَ الْأَوَّلِينَ وَ أَمْرَ الْآخِرِينَ وَ أَمْرٌ مَا كَانَ وَ أَمْرٌ مَا يَكُونُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى ذَلِكَ نُصَبَ عَيْنِي» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۲۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۶۹۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۷، ص ۳۷۲؛ قمی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۲۲۸)

تحلیل و بررسی: منبع روایت فوق، کتاب شریف *الکافی* است که یکی از چهار کتب مهم حدیثی شیعه محسوب می‌شود و مورد تمجید و توجه بسیاری از بزرگان و عالمان تشیع است و در منابع مهم حدیثی دیگر نیز آورده شده است. همچنین روایت مسند است و سند رجالی آن، ذکر شده است و در مورد وثاقت سند نیز بر اساس گفته رجال‌شناسان، احمد بن محمد، مورد توثیق و اعتماد است. (طوسی، ۱۳۷۳ش، ص ۵۸۳) وی معروف به ابن عقده و جلیل‌القدر و عظیم‌المنزله است. (علامه حلی، ۱۴۱۱ق،

ص ۲۰۴) ولی در مورد محمد بن سنان دو نظر وجود دارد: عده‌ای قائل به جرح ایشان‌اند بدان سبب که وی دربارهٔ معجزات و مقامات الهی ائمه علیهم‌السلام روایت نقل نموده است؛ از این رو برخی وی را غالی و ضعیف قلمداد می‌کنند. (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۴۵؛ طوسی، ۱۳۷۳ش، ص ۵۸۶؛ نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۳۲۸) ولی علامه حلی در مورد وی توقف نموده است. (علامه حلی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۶۶) شیخ مفید نیز در کتاب *الرساله العددیه*، وی را به سبب اعتقاد به عالم ذر، تضعیف نموده ولی در کتاب *الارشاد*، او را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام معرفی نموده و اهل ورع و علم و فضیلت دانسته و در نگاه برخی، وی مورد توثیق قرار گرفته است. (حاج سیدجوادی و همکاران، ۱۳۹۴ش، ص ۱۷۹). معمولاً روایات وی نزد اصحاب مقبول تلقی شده است. در مورد نفر سوم، عبدالاعلی معروف به مولی آل‌سام الکوفی نیز وی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام و مورد وثوق می‌باشد. (طوسی، ۱۳۷۳ش، ص ۲۴۲؛ کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۱۹) ولی علامه حلی (۱۴۱۱ق، ص ۱۲۷) به نقل از کشی، وی را دارای فراز و فرود «یقع و یطیر» نامیده است. بدین سان سند روایت، مسند، صحیح یا به خاطر محمد بن سنان، مقبول است؛ گرچه خدشه به دلیل وجود عبدالله بن سنان، با روایات هم‌خانوادهٔ آن قابل جبران است: «امام باقر علیه‌السلام در پاسخ مردی از اهل بصره فرمود: حسن بصری هرکجا می‌خواهد به چپ و راست برود، به خدا سوگند، علم جز اینجا (نزد ما اهل بیت) یافت نشود.» (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۹؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۵۱) این روایت بدان سبب که رأی و نظر حسن بصری را با ائمه علیهم‌السلام ناهمسو نشان می‌دهد، با روایت پیش گفته، همگون و با آن تعاضد محتوایی دارد.

دلالت روایت پیش گفته، بر ذم سرسلسلهٔ مهم صوفیه موسوم به حسن بصری، کاملاً تام و بیانگر ناهمسویی وی با امامان اهل بیت علیهم‌السلام است؛ زیرا در ابتدای این روایت، امام صادق علیه‌السلام شیعیان را به رازداری اسرار آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تشویق و افشای اسرار آن‌ها را نکوهش نموده، در ادامه مثالی می‌زنند و می‌فرمایند: «ابوحنیفه دوستانی دارد و حسن بصری نیز اصحابی دارد؛ منم مردی از قریش هستم که از اولاد رسول خدا می‌باشم و به کتاب خدا علم دارم و تبیان کل شیء در کتاب خدا می‌باشم. امر آسمان و زمین و امر تمام علم گذشته و آینده همه در کتاب خداست و من تمام این علوم را می‌بینم.»

(کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۶۵) این سخن و اشاره به اصحاب داشتن وی، گواه آن است که ابوحنیفه و حسن بصری نه تنها از یاران و شیعیان حضرت نبودند، بلکه مدعی تعلیم فقه و عقاید و سلوک معنوی مستقلی بوده‌اند؛ پس هرگز نمی‌توان آن‌ها را به معنای دقیق علمی، شیعه دانست. به علاوه برابر شواهد تاریخی، دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و اصحاب آن‌ها (مانند حجاج بن یوسف) که دستش به خون افرادی چون کمیل، قنبر و سعید بن جبیر و هزار مسلمان و شیعه آلوده بود، با حسن بصری رابطه خوبی داشتند، به طوری که حجاج می‌گوید: «روزی در مجلس شیخ حسن بصری دست وی را بوسیدم و در آن کار مغفور شدم که بایستی دست بزرگان را بوسید، امید است که او را بیامرزند.» (زیدی، ۱۳۵۳ش، ص ۱۴۱) شایان ذکر است که تنها کسی که در زمان حجاج اجازه و عظم داشته، حسن بصری بوده است. درباره جایگاه وی در جریان تصوف به عنوان سرسلسله، نیز حافظ حسین کربلایی که خود از ارادتمندان عبدالله بن برزخ آبادی بود، می‌نویسد: «مخفی نماند که اکثر سلاسل درویشان، به شیخ حسن بصری قدس سره می‌پیوندند و او را از مریدان و خادمان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شمرده‌اند و این معنی اشتهر از آن است که کذب و خلاف را در آن دخل و گنجایش توان داد.» (کربلایی، ۱۳۸۳ش، ص ۳۷۲)

۳-۳-۴. مذمت معرفت‌شناسی صوفیان

در احادیث، مهم‌ترین منبع معرفت‌شناختی تصوف، یعنی کشف و شهود، مورد تردید و چالش قرار گرفته است؛ برای نمونه حضرت رضا علیه‌السلام نسبت به ادعای آن، از طرف یونس بن ظبیان، برآشفته شده، با شدت آن را نفی می‌کنند: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُؤْلُوبِهِ الْقُمِّيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى، عَنِ يُونُسَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا مِنَ الطَّيَّارَةِ يَحَدِّثُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام عَنِ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ أَنَّهُ، قَالَ: كُنْتُ فِي بَعْضِ اللَّيَالِي وَأَنَا فِي الطَّوَافِ، فَإِذَا نِدَاءٌ مِنْ فَوْقِ رَأْسِي: يَا يُونُسُ! إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْتَنِي وَاقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي فَارْفَعْتُ رَأْسِي؛ فَإِذَا فَعَضِبَ أَبُو الْحَسَنِ علیه‌السلام غَضَبًا لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ ثُمَّ، قَالَ لِلرَّجُلِ اخْرُجْ عَنِّي لَعَنَكَ اللَّهُ وَ لَعَنَ مَنْ حَدَّثَكَ وَ لَعَنَ يُونُسَ بْنَ ظَبْيَانَ أَلْفَ لَعْنَةٍ تَبْتَعْهَا أَلْفُ لَعْنَةٍ كُلُّ لَعْنَةٍ مِنْهَا تُبَلِّغُكَ قَعْرَ جَهَنَّمَ أَشْهَدُ مَا نَادَاهُ إِلَّا شَيْطَانٌ...» (كشَى، ۱۴۰۹ق، ص ۳۶۴)

تحلیل و بررسی: منبع روایت، کتاب رجالی کشی است که به دلیل تقدم زمانی و غنای محتوایی، از معتبرترین کتب رجالی شیعیان محسوب می‌شود و خلاصه آن تحت عنوان *اختیار معرفة الرجال* توسط شیخ طوسی تدوین و ارائه شده (کنعانی، ۱۳۸۹ش، ص ۳) و از اعتبار لازم برخوردار است. از نظر سند حدیث نیز به گفته رجال‌شناسان، محمد بن قولویه، جعفر بن محمد بن موسی، ملقب به ابوالقاسم، از ثقات اصحاب و از اجلای فقه و حدیث به شمار می‌رفت. (نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۱۲۳؛ طوسی، ۱۳۷۳ش، ص ۴۱۸) همچنین سعد بن عبدالله بن ابی‌خلف نیز از ثقات محسوب (طوسی، ۱۳۷۳ش، ص ۵۸۴) و به القابی چون شیخ الطائفة، وجه الطائفة، فقیه الطائفة، مورد توثیق واقع شده است. (نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۱۷۷) همچنین محمد بن عیسی اشعری که از اصحاب امام رضا علیه السلام است (طوسی، ۱۳۷۳ش، ص ۵۸۸) چنان‌که یونس نیز از اصحاب ثقة امام رضا علیه السلام است. (همان، ص ۳۶۸؛ نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۴۴۶) بدین سان حدیث مسند بوده و سند روایت نیز صحیح است.

دلالت روایت پیش‌گفته بر ذم، مدعی کشف و شهود است؛ زیرا در این روایت از یونس که از اصحاب ثقة امام رضا علیه السلام است نقل شده که مردی با امام رضا علیه السلام درباره یونس بن ظبیان گفت و گو می‌نمود که وی مدعی است که من شبی در حال طواف بوده‌ام که ندایی از بالای سرم آمد و خطاب به من گفت: «یا یونس! اِنِّی اَنَا اللّٰهَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاَعْبُدْنِی وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِی»؛ ای یونس! من خدای تو هستم، یونس مرا عبادت کن و نماز را برای من به پا دار. وی هنگامی که بالای سر خویش را نگاه کرد، فرشته‌ای را مشاهده نمود که حامل پیامی مبنی بر اولیای الهی بودن خویش بوده است. امام رضا علیه السلام با شنیدن این ادعا خیلی خشمگین شد به طوری که از شدت غضب به آن مرد گفت: از اینجا برو... خداوند کسی را که این حرف‌ها را برای تو گفته لعنت کند و خداوند یونس بن ظبیان را هزار بار لعنت کند و ...

بر اساس این روایت، ادعای کشف و شهود متصوفه که از مهم‌ترین مبانی معرفت‌شناختی متصوفه است، با ناراحتی و لعنت حضرت رضا علیه السلام مواجه شد که تباین مبانی متصوفه با مبانی معرفتی شیعه در پیروی از قرآن و مفسران حقیقی آن یعنی امامان اهل بیت به‌عنوان مبانی معرفت‌شناختی را آشکار می‌سازد؛ شیعه، قرآن و تبیین

پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) را حجت می‌داند در حالی که منبع اصلی حجیت نزد جریان متصوفه کشف و شهودی است که خویش به دست می‌آورند. از این روست که از بایزید بسطامی نقل شده که در نقد فقها می‌گوید: «اخذتم علمکم میتا عن میت و اخذنا علما عن الحی الذی لا یموت»؛ شما مطالب خود از اساتید مرده گرفتید (اشاره به ذکر سلسله سند روایات توسط فقها) در صورتی که ما در عرفان از زنده‌ا زلی و ابدی مطالب خود را می‌گیریم. این نگره بیانگر آن است که متصوفه قائل به حضور انسان کاملی در هر زمان هستند که همان قطب صوفیه است و به آن قطب، مستقیماً از طرف خداوند وحی می‌شود. (دادجو، ۱۳۹۱ش، ص ۱۴۴) راه آنان از مذهب و روش شیعه کاملاً جدا شده و بر مدار دیگری استوار می‌شود و همین نکته نقد و لعنت امام را در پی دارد؛ چنان‌که این انگاره به صراحت از شمس تبریزی نیز نقل شده است: «تا کی بر زین بی‌اسب سوار گشته و در میدان مردان می‌تازید، این سخنان که می‌گویید از حدیث و قرآن و حکمت برای مردمان آن عصر است؛ اکنون سخنان شما کو؟ تلاش کن هم محل وحی باشی هم کاتب وحی.» (ناطور افلاکی، ۱۳۸۵ش، ص ۱۴۳)

افزون بر آن به باور صوفیه، «شریعت صرف، به تنهایی قادر نیست انسان را به مقصد نهایی خویش برساند بلکه شریعت، علم ظاهری است.» (حق سرشت، ۱۳۹۱ش، ص ۱۷۵) به نظر نگارندگان این پژوهش، این سخن در جای خود و با توضیحی مبنی بر مقدمات لازم، سخنی درست و مدلل است که در روایات و بیانات تفسیری بسیاری بدان تصریح شده، ولی آنان لازمه رسیدن به باطن و مغز شریعت را اطاعت محض از قطب متصوفه می‌دانند. این در حالی است که در مقام عمل، غیر از شریعت و عمل به تکالیف شرعی، راه دیگری برای رسیدن به حقیقت وجود ندارد. (آملی، ۱۳۶۲ش، ص ۳۱)

۵. بررسی نظریه جمع یا طرح روایات مدح و ذم

برخی از سران متصوفه، گرچه در نهایت به کمی روایات مدح و انبوهی روایات ذم، اعتراف کرده‌اند (تابنده، ۱۳۷۷ش، ص ۶۷) نظریه جمع روایات مدح و ذم یا طرح همه آن‌ها را مطرح ساخته و چنین گفته‌اند: «با توجه به قاعده تعادل و تراجیح در صورتی که نتوان مابین روایات مدح و ذم را جمع نمود، به ناچار هر دو روایات مدح و ذم ساقط

می‌شوند و نمی‌توان به هیچ‌یک عمل نمود.) (همان، ص ۶۶)

آنچه برخی از متصوفه به‌عنوان قاعدهٔ تعادل و تراجیح در بررسی دو دسته از روایات متعارض مطرح می‌کنند، مورد تأیید اهل حدیث است به‌شرط آنکه احادیث مورد جمع از نظر سند، منبع و دلالت، در شرایطی نزدیک به هم باشند؛ درحالی‌که مباحث پیش‌گفته کاملاً مدلل نمود که روایات مدح، از نظر اعتبار سند و منبع و دلالت، هرگز با روایات ذم در شرایط یکسان و حتی نزدیک به هم قرار ندارند.

بدین سبب سلطان حسین تابنده برای یکسان‌سازی سطح روایات مدح و ذم، سند روایات ذم را ضعیف دانسته یا دلالت و مقصود از آن‌ها را زیر سؤال برده، چنین گفته‌اند: «روایاتی که صراحت بر ذم دارند، یا بی‌اعتبار هستند و دارای ضعف سندی می‌باشند یا خطاب آن‌ها صرفاً متوجه صوفیه اهل سنت و یا صوفیان آن زمان است و اکنون تصوف به‌معنای دیگری استعمال می‌شود.» (همان، ص ۶۷)

بررسی و تحلیل: از تکرار نتیجهٔ بررسی‌های پیش‌گفته خودداری می‌شود؛ زیرا توجه به مباحث پیش‌گفته در مورد سند روایات ذم که دارای تواتر، مسند، صحت و وثاقت صدوری همراه با تعاضد محتوایی بودند، ادعای فوق را رد می‌کند و چنان‌که گفته آمد، اطلاق واژگانی همهٔ صوفیه را در بر می‌گیرد؛ به‌علاوه تفکیک صوفیهٔ اهل سنت و شیعه، با توجه به اشتراک مبانی، رویکرد و سرسلسلگان، و تشابه آداب و آیین‌ها، خلاف اطلاق روایات ذم و تبیین‌های آن روایات به‌صورت قضیهٔ حقیقه است و ادعای انطباق با صوفیان آن دوران و تغییر تصوف در دورهٔ کنونی، نیز از واقعیت برخوردار نیست؛ زیرا از یک‌سو، همان منابع و مبادی و آیین و پیروی از سران همچنان ادامه دارد و قضایای روایات ذم همانند روایات مدح، قضایای حقیقه هستند نه خارجی.

گفتن و تذکر این حقیقت در آغاز، پایان و نتیجهٔ بررسی‌های تحلیلی روایات لازم است که جریان معنویت ناب برخاسته از تعالیم رسول خدا و امامان اهل بیت (علیهم‌السلام)، جریان‌هایی کاملاً جدا و به‌کلی، به‌دور از جریان تصوف‌اند؛ زیرا مبانی معرفتی و روش سلوکی آنان از قرآن و روایات، سرچشمه گرفته است و تنها پیروی از امام را به‌عنوان انسان کامل و ولی منصوب الهی لازم می‌دانند و به‌جای برگزاری مراسم خودساخته،

تبعیت کامل از شریعت و ملازمت مداوم عملی به احکام شرعی را تنها راه رسیدن به حقیقت و باطن دین می‌دانند.

۶. نتیجه‌گیری

بررسی روایات مدح و ذم تصوف، یافته‌های زیر را پیش رو نهاد:

۱. روایات مدح با ذم تصوف از نظر عددی، هفت مورد بود که اخبار آحاد محسوب می‌گردند و یکسان نیستند و معیارهای باب تعادل و تراجیح برای جمع را ندارند؛ زیرا هفت روایت مدح از نظر عددی با انبوه روایات ذم که بیش از هزار است، برابری نمی‌کند.

۲. بررسی‌ها روشن ساخت روایات مدح، اکثراً غیرمستند و مرسل‌اند و از کتب صوفیه نقل شده است که از نظر اعتبار منبع و توثیق، از سند و منبع معتبری برخوردار نیستند و راهیابی آن‌ها به برخی کتب شیعی، از مشکل وثاقت منبع آن‌هاست. همچنین دلالت آن‌ها بر مدح صوفیه، در پاره‌ای موارد که به تعبیر «قیل» نقل شده، بیانگر سخن امام نیست و از نظر مضمون و محتوا، مبالغه‌آمیز و ناسازگار با دیگر روایات نبوی و علوی است.

۳. روایات ذم از نظر عددی، بسیار و دارای تواتر بوده، و از نظر سندی، مسند و اکثراً صحیح یا دارای وثاقت صدور بوده و خدشه در پاره‌ای از آن‌ها به سبب وجود محمد بن سنان، با وجود روایات هم‌خانواده، که با آن‌ها تعاضد مضمونی و هماهنگی مفهومی داشت، کاملاً جبران شده است و از نظر دلالت نیز صراحت داشت و دارای دلالتی روشن و تام بود.

۴. ادعای ضعف و بی‌اعتباری سند روایات ذم و پیشنهاد جمع یا طرح همه آن‌ها، به دلیل تعارض و تقابل دچار چالش‌های جدی است؛ زیرا با واحد بودن روایات مدح و متواتر بودن روایات ذم و مرسل بودن یا نقل قول بودن با کاربست «قیل» در آغاز آن در روایات مدح و مسند بودن و موثق بودن سند روایات ذم، بحث تعارض روایات مدح با روایات ذم بر اساس موازین علوم حدیث منتفی است.

۵. متوجه دانستن روایات ذم به متصوفه اهل سنت یا متصوفه دوران صدور حدیث، با توجه به اشتراک منابع معرفتی، آداب و سنن، دلبستگی به اقطاب و پیروی از آن‌ها،

اولاً با اطلاق روایات، ناسازگار است و ثانیاً روایات مدح و ذم چون به صورت قضایای حقیقیه بیان شده‌اند نه قضایای خارجی، هرکس را که دارای چنان باور، روش سلوکی و منتسب به سرسلسله و مبانی معرفتی باشد، در بر می‌گیرد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آشوری، داریوش، دانشنامه بزرگ اسلامی (آنلاین)، تهران: اعتماد ملی، ۲۶ بهمن ۱۳۸۵ ش.
۳. آقابزرگ طهرانی، محمد محسن، الذریعة الی تصانیف الشیعة، تهران: اسماعیلیان قم و کتابخانه اسلامیة تهران، ۱۴۰۸ ق.
۴. آملی، سید حیدر، اسرار الشریعة و اطوار الطریقة و انوار الحقیقة، تصحیح محمد خواجه‌سوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۶۲ ش.
۵. الهامی، داود، تصوف از دیدگاه ائمه اطهار (علیهم‌السلام)، قم: سپهر آذین، ۱۳۸۵ ش.
۶. —، موضع تشیع در برابر تصوف در طول تاریخ، قم: مکتب اسلام، ۱۳۷۸ ش.
۷. اصفهانی، راغب، المفردات الفاظ القرآن، بیروت: دار الشامیه، بی تا.
۸. ابن تیمیة حرانی، تقی‌الدین، مجموع الفتاوی، تصحیح عبدالرحمن بن محمد، المدینة النبوة: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۹۹۵ م.
۹. ابن ابی جمهور، محمد، عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، تصحیح مجتبی عراقی، قم: دار سیدالشهداء للنشر، ۱۴۰۵ ق.
۱۰. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تبریز: بنی‌هاشم، ۱۳۸۱ ق.
۱۱. اعوانی، غلامرضا و همکاران، «تصوف» در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۸ ش، ص ۴۸۱.
۱۲. امینی‌نژاد، علی، «عرفان و تصوف در گستره روایات»، نشریه معارف عقلی، شماره ۸، ۱۳۸۶ ش، ص ۱۳-۳۷.
۱۳. بیدختی گنابادی، سلطان محمد، بشارة المؤمنین، تهران: حقیقت، ۱۳۸۷ ش.
۱۴. بیرانوند، عبدالرحیم، عنکبوت‌های دار دنیا، قم: ذکری، ۱۳۹۲ ش.
۱۵. تابنده، سلطان‌حسین، رساله دفع شبهات، تهران: حقیقت، ۱۳۷۷ ش.
۱۶. جعفری، محمد عیسی، «بررسی روایات نبوی ناظر بر نقد صوفیه»، مجله هفت آسمان، شماره ۴۴، ۱۳۸۸ ش، ص ۱۱۶-۱۳۵.
۱۷. —، «بررسی نقد صوفیه از زبان ائمه (علیهم‌السلام)»، مجله هفت آسمان، دوره ۱۲، شماره ۴۸، ۱۳۸۹ ش، ص ۲۷-۵۰.

۱۸. حاج سیدجوادى، احمد صدر و همکاران، *دایرةالمعارف تشیع*، تهران: مؤسسه انتشار حکمت، ۱۳۹۴ش.
۱۹. حاجی خلیفه، مصطفی، *کشف الظنون عن أسامی الکتب و الفنون*، لبنان: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۰. حر عاملی، محمد بن حسن، *الاثنی عشریة*، تعلیق سید مهدی حسینی، قم: دار الکتب العالمیه، ۱۴۰۰ق.
۲۱. حسن زاده مراغه‌ای، صادق، «بررسی حدیقه الشیعه»، نشریه آیة پژوهش، دوره ۷، شماره ۳۹، ۱۳۷۵ش، ص ۵۶-۶۷.
۲۲. حق سرشت، علی اصغر، «تصوف و جاهلیت»، نشریه سمات، سال سوم، شماره ۸، ۱۳۹۱ش، ص ۱۶۶-۱۷۷.
۲۳. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد، *تاریخ بغداد*، بی جا: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۲۴. خویی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، بی جا: مرکز نشر الثقافة الاسلامیة فی العالم، ۱۳۹۰ق.
۲۵. دادجو، یدالله، «تحلیل وحی در اندیشه ابن عربی»، نشریه علمی پژوهشی *مطالعات عرفانی*، دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان، شماره ۱۶، ۱۳۹۱ش، ص ۱۳۹-۱۵۶.
۲۶. دوانی، علی، «علامه مجلسی و صوفیه»، نشریه سمات، شماره ۸، ۱۳۹۱ش، ص ۱۳۲-۱۴۱.
۲۷. زیدی، شمیم، *احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی و خلاصه العارفين*، بی جا: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ش.
۲۸. سبحانی تبریزی، جعفر، *اصول الحدیث و احکامه فی علم الدراییة*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۶ق.
۲۹. سلمی، ابوعبدالرحمن محمد، *مجموعه آثار السلمی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ش.
۳۰. شیروانی، زین العابدین، *ریاض السیاحه*، تصحیح حسین بدرالدین و اصغر حامد ربانی، تهران: انتشارات سعدی، ۱۳۶۱ش.
۳۱. شیرازی، محمد معصوم، *طرائق الحقائق*، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: کتابخانه سنایی، بی تا.
۳۲. صابری، محمدعلی، «نقد تصوف و صوفیه در کلام اهل بیت (علیهم السلام) و عالمان متقدم شیعه»، فصلنامه معرفتی اعتقادی سمات، سال سوم، شماره ۸، ۱۳۹۱ش، ص ۱۴۲-۱۶۵.
۳۳. صدر، سید حسن، *النهاية الدراییة فی شرح الرسالة الموسومة بالوجیزة للبهائی*، کاظمین: المشعر، ۱۳۵۴ق.
۳۴. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)*، تحقیق و تصحیح محسن کوچه باغی، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۳۵. صادقی، مژگان، «عنوان قسم عمده‌ای از سلوک باطنی دینی در عالم اسلام» در *دانشنامه جهان*

- اسلام، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۶۲ش، ص ۳۵۸۵.
۳۶. طبرسی، احمد، الاحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق و تصحیح محمدباقر خرسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۳۷. طوسی، محمد، الامالی، تصحیح مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۳۸. —، رجال الطوسی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسين بقم المقدسه، ۱۳۷۳ش.
۳۹. علامه حلی، حسن بن یوسف، رجال العلامة الحلی، تحقیق و تصحیح محمدصادق بحر العلوم، نجف اشرف: دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.
۴۰. عبدی، حسین و همکاران، «تحلیل گفتمانی رساله‌های رديه بر تصوف در عصر صفوی»، دوفصلنامه علمی پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء علیه السلام، سال نهم، شماره ۱۶، ۱۳۹۶ش، ص ۱۲۰-۱۴۲.
۴۱. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
۴۲. قمی، عباس، سفینه البحار و مدینه العلم و الحکم و الآثار، قم: اسوه، ۱۴۱۴ق.
۴۳. کربلایی، حافظ حسین، محمد امین سلطان القرائی، روضات الجنان و جنان الجنان، بی‌جا: ستوده، ۱۳۸۳ش.
۴۴. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۴۶. کنعانی، سید حسین، «ویژگی‌های رجالی کتاب اختیار معرفة الرجال»، فصلنامه مشکوه، پیاپی ۱۰۷، ۱۳۸۹ش، ص ۱۴۱-۱۵۳.
۴۷. مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایة فی علم الدراییة، قم: دلیل ما، ۱۳۸۵ش.
۴۸. مفید، محمد بن محمد، الامالی، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۹. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تحقیق و تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۵۰. —، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۵۱. مدیرشانه‌چی، کاظم، علم الحدیث، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۷ش.
۵۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۵۳. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی (اصول فقه - فقه)، تهران: صدرا، ۱۳۷۷ش.

۲۶۶ □ دو فصلنامه علمی حدیث پژوهی، سال چهاردهم، شماره بیست و هشتم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

۵۴. مقدس اردبیلی، احمد، *حدیقة الشیعه*، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۳۷۷ ش.
۵۵. مدرسی طباطبایی، سید محمدعلی، *سماع، عرفان و مولوی*، قم: انصاریان، ۱۳۸۶ ش.
۵۶. ناطور افلاکی، احمد بن اخی، *مناقب العارفین*، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۵ ش.
۵۷. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین بقم المشرفه، ۱۳۶۵ ش.
۵۸. نوری، حسین، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، تصحیح مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ ق.
۵۹. هاشمی شاهرودی، محمود، *فرهنگ فقه*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
۶۰. همایی، جلال الدین، *مولوی نامه، مولی چه می گوید؟*، تهران: نشر هما، ۱۳۸۵ ش.